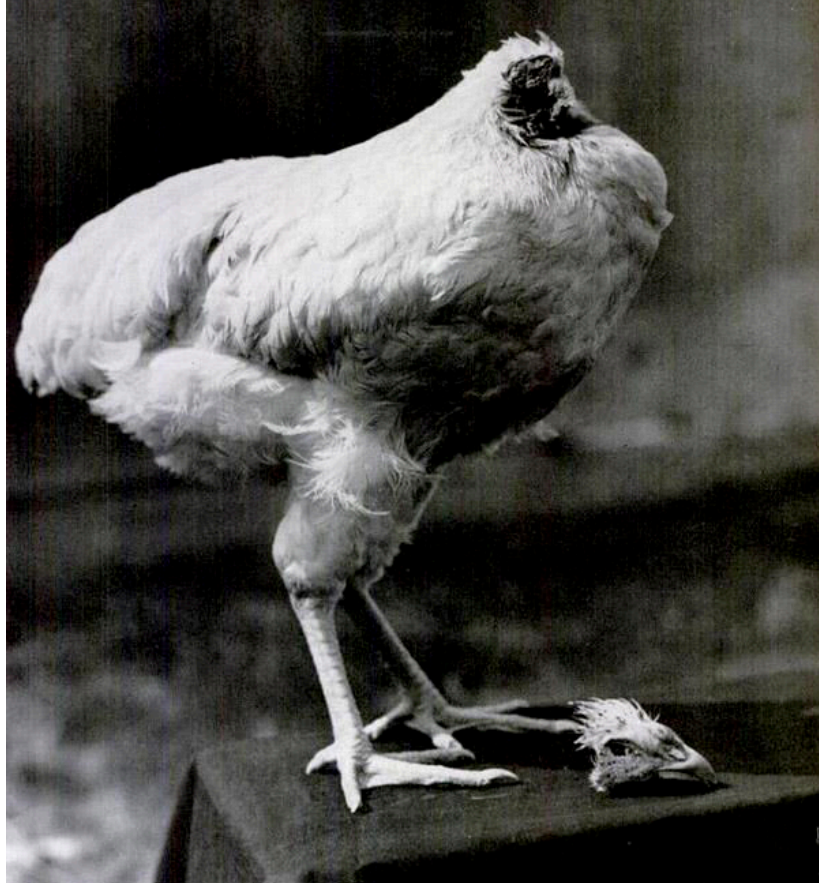


مرغ بی کله ۱۸ ماه زنده ماند

(قسمت اول)



هفتاد سال پیش مزرعه‌داری در ایالت **کِلرادوی** آمریکا یکی از مرغ هایش را سر برید، اما مرغ سرکنده حاضر نشد بمیرد. "**مایک**" اسمی است که بعداً روی این مرغ گذاشتند. ۱۸ ماه بعد از سلاخی همچنان او زنده بود و مرزهای شهرت را در می شگافید. این که چطور یک مرغ بی سر این همه وقت زنده ماند، سوالی است که **کریس استوکل واکر** هفتاد سال بعد، به دنبال آن رفته است تا ماجرا را بداند.

روز ۱۰ سپتامبر سال ۱۹۴۵ **لوید اولسون** و همسرش **کلارا اولسون** مثل خیلی روزهای دیگر در مزرعه‌شان در **فروتای کِلرادو** مشغول سر بریدن مرغ‌هایشان بودند.

آقای **لوید** سر مرغها را جدا میکرد و همسرش **کلارا** مرغهای سربریده را پاک میکرد. اما یکی از چهل پنجاه مرغی که آنروز از زیر تیغ آقای **لوید** رد شد، با بقیه متفاوت بود. **تروی واترز**، نتیجه این زوج، که خودش هم در **فروتای کُیرادو** مزرعه‌دار است میگوید: آنروز "آنها کارشان را تمام کردند اما یکی از مرغها هنوز زنده بود و بال و پَر می‌زد". مرغ سرکنده از این سو به آن سو می‌دوید و حاضر نبود آرام بگیرد.

اولسون‌ها آن مرغ را در جعبه میوه‌ای گذاشتند و جعبه را در ایوان خانه‌شان. فردا صبح که **لوید** بیدار شد سری به ایوان زد تا ببیند چه بر سر مرغ آمده است. **واترز** می‌گوید؛ جد بزرگش دید که حیوان زبان‌بسته هنوز زنده است. **واترز** داستان را وقتی پسریچه بود از جد بزرگش شنید که در خانه آنها در بستر بیماری بود. اتاق او و **لوید** کنار هم بود و پیرمرد (جد بزرگش) که بیشتر وقت‌ها بی‌خواب بود، ساعت‌ها برای **واترز** از خاطراتش می‌گفت.

واترز می‌گوید: "او مرغهای سرکنده را به شهر می‌برد و در بازار گوشت و مرغ می‌فروخت... این مرغ را هم با خودش بُرد. آنروزها با اسب و گاری رفت و آمد میکردند. مرغ را سوار گاری کرد و با خود برد. به شهر که رسید شروع کرد با این و آن شرط بستن سر مرغ زنده سرکنده".

داستان غریب پرندۀ بی‌سر خیلی زود از **فروتای کُیرادو** فراتر رفت و کار به روزنامه‌های محلی رسید. گزارشگرها برای مصاحبه سراغ **لوید** می‌آمدند و دو هفته بعد یک نفر به نام **هوپ وید** که در حاشیه سیرک‌ها نمایش جانبی برگزار میکرد، از **سالت‌لیک سیتی** در **یوتا** سیصد مایل سفر کرد تا **لوید** و مرغش را ببیند.

او پیشنهاد ساده‌ای برای صاحب مرغ داشت: مرغ را بنمایش بگذاریم و پول دریاوریم. **واترز** می‌گوید: آنروزها در دهه چهل آنها مزرعۀ کوچکی داشتند و به زحمت دخل و خرج میکردند. این بود که جد بزرگش از پیشنهاد **هوپ** استقبال کرد و مرغ را بنمایش گذاشت. آنها اول به **سالت‌لیک سیتی** و دانشگاه **یوتا** رفتند و مرغ بی‌سر را در معرض

چندین و چند آزمایش قرار دادند. شایع است که محققان دانشگاه در آن زمان سر تعداد زیادی مرغ را با دقت و وسواس علمی بریدند تا ببینند آیا هیچ کدام زنده می‌مانند یا نه. ظاهراً هیچ کدام زنده نماندند.

ماجرا آنقدر بالا گرفت که پای مجله مشهور **لایف** هم به داستان معجزه‌آسای **مایک**، مرغ بی‌سر باز شد. بعد از آن **لوید**، **کلارا** و **مایک** تور دور آمریکای خود را شروع کردند. آنها به **کالیفرنیا** و **آریزونا** رفتند و بعداً که زمان برداشت محصول و بازگشت به مزرعه فرا رسید، **هوپ**، **مایک** بی‌سر را با خود به جنوب شرق آمریکا برد.

کلارا، سفرهای مرغ سرکنده را به دقت در دفترچه یادداشتش ثبت می‌کرد. این یادداشت‌ها امروز هم در محفظه سلاح های خانوادگی نگهداری می‌شود.

بعد از تور اول دور آمریکا **اولسون‌ها**، **مایک** را به **فینیکس آریزونا** بردند، همانجا بود که در بهار ۱۹۴۷ فاجعه رخ داد.